



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

«ضد امپریالیسم» در جنبش روژاوا

گرایش‌های آپوئیستی و روژاوا به مثابه پایگاه انقلاب جهانی

روژاوا: نگاهی از درون - بخش سوم

یحیی مرادی



خردادماه 1397

در این نوشتار به دنبال بررسی گرایش‌های سیاسی مسلط آپوئیستی در روژاوا و موضع آن‌ها در قبال امپریالیسم هستیم. این گرایش‌های سیاسی چه نمود عینی‌ای در ساختارهای سیاسی و اجتماعی روژاوا دارند؟ آیا می‌توان مدعی شد که امروز روژاوا یک پایگاه انقلابی در خاورمیانه است؟ آیا روژاوا می‌تواند نقشی مانند جنبش فلسطین برای نیروهای مترقی و چپ‌گرای خاورمیانه و جهان ایفا کند؟ یا این انتظاری دور از دسترس است و روژاوا برای احراز چنین موقعیتی با محدودیت‌های واقعی فراوانی روبه‌رو است؟

کمونیست‌های مدافع جمهوری اسلامی ایران

حزب کمونیست بریتانیای کبیر در آوریل 2018، [تظاهراتی علیه موشک‌باران چند منطقه‌ی نظامی](#) در سوریه را ترتیب داد. یکی از اعضای این حزب در مصاحبه‌ای به‌علل عدم حمایت از نیروهای کرد در شمال سوریه پاسخ می‌دهد و آن‌ها را نیروهایی ناسیونالیست و مهره‌ی امپریالیسم بر می‌شمارد. نهایتاً این مصاحبه با شعار آشنای این حزب در مورد جنگ داخلی سوریه پایان می‌یابد: «هیچ جنگی در سوریه! مرگ بر امپریالیسم! پیروز باد ارتش عربی سوریه! پیروزی برای رئیس‌جمهور بشار اسد و جمهوری عربی سوریه! پیروزی برای روسیه، ایران، حزب‌الله، سوریه و نیروهای مقاومت و ضد امپریالیست!»

گذشته از لحن آشنای این موضع‌گیری با ادبیات مدافعین ایرانی چپ‌گرای حرم، باید در نظر داشت که این حزب کمونیست تنها گروهی نیست که در جنگ سوریه جانب رژیم جنایتکار اسد و جمهوری اسلامی ایران را می‌گیرد. بخش قابل توجهی از چپ جهانی که هم‌چنان بنا به وفاداری به استالینسم و تب‌هذیان‌آلودی که سقوط شوروی را نپذیرفته است، به جهان دوقطبی و بلوک شرق و غرب معتقدند. در منازعه‌ی سوریه، بابت قرائت ویژه‌ای که از «امپریالیسم» دارند، جانب ارتجاع مسلط این منطقه یعنی رژیم‌های سوریه و ایران و تبهکاران وابسته به آن مثل حزب‌الله لبنان و... را می‌گیرند. این گرایش چپ، بنا به جانب‌داری از رژیم سوریه و ایران و روسیه، جنبش روژاوا را یک مهره‌ی امپریالیستی و دشمن پرولتاریای خاورمیانه محسوب می‌کند. استدلال این است که آنها از طریق آمریکا حمایت می‌شوند. هرچند که شلاق زدن کارگران ایرانی و اعدام و ترور صدها و هزاران فعال مارکسیست در منطقه توسط این دو رژیم (ایران و سوریه) را مطلقاً در نظر نمی‌گیرند.

زمانی که تحلیل‌گران وابسته به رژیم سوریه نقاب چپ یا کمونیستی خود را کنار می‌گذارند، هیچ نیازی به پوشاندن تمایلات شووینیستی و نژادپرستانه‌ی خود نمی‌بینند. [تحلیل‌هایی از این جنس](#)، عموماً با موضعی «ضد امپریالیستی» آغاز می‌شوند و سرآخر به «کرد ستیزی» و نژادپرستی صرف ختم می‌شوند. عصاره‌ی چنین تحلیل‌هایی این است که کردها به‌طور نژادی جنایتکارند، در طول تاریخ از سده‌ها پیش در خاورمیانه نسل‌کشی کرده‌اند و اکنون در حال اجرای طرح نیروهای امپریالیستی (آمریکا و اسرائیل) هستند، به این امید که خاورمیانه را بالکانیزه کنند. از منظر دستگاه تبلیغات رسمی رژیم ایران و سوریه، کردها خائنین به میهن و ماموران دشمن بزرگ یعنی آمریکا هستند.

از سوی دیگر نیروهای وابسته به «ارتش آزاد» که مخالف رژیم اسد هستند هم از به‌کار بردن ترکیب «عامل دست آمریکا» چشم‌پوشی نمی‌کنند. خصوصاً در برخورد با داوطلبان بین‌المللی چپ‌گرا، مخالفین اسد به یک تئوری توطئه‌ی غربی برای نابودی سوریه باور دارند.

نیروهای آمریکایی در روژاوا و شمال سوریه پایگاه‌های نظامی دارند. تا زمانی که عملیات نظامی ی.پ.گ علیه داعش در جریان بود، هواپیماهای ائتلاف به رهبری آمریکا از این عملیات پشتیبانی می‌کرد. در مواردی آمریکا نیروهای خود را در حد فاصل مرز ترکیه و سوریه برای جلوگیری از حمله‌ی ناگهانی ترکیه مستقر کرد. (1) اما آیا ضرورتاً باید نتیجه گرفت که جنبش روژاوا یک زائده‌ی امپریالیستی در خاورمیانه و بخشی از یک توطئه‌ی بزرگ برای بالکانیزه کردن خاورمیانه است؟ سکوت آمریکا در مقابل اشغال عفرین توسط ترکیه را چگونه باید ارزیابی کرد؟ اگر چنین است پس جاذبه‌ی ضد امپریالیستی پروژه‌ی روژاوا برای بخش دیگری از چپ جهانی از کجا ریشه می‌گیرد؟

می‌توان شواهدی در تأیید گرایش ضد امپریالیستی و به‌طور عام چپ‌گرایی جنبش روژاوا به‌دست داد. هرچند که شواهدی هم از گرایش به راست در این جنبش وجود دارد. شناخت گرایش چپ یا کمونیستی جنبش روژاوا از آن‌جا حائز اهمیت است که نیروهای چپ خاورمیانه برای هرنوع حمایت و ائتلاف و پیوند مبارزاتی باید آن‌را در تحلیل‌های خود لحاظ کنند.

دیپلماسی تصویر: یک انقلاب آنارشیستی

یکی از نقاط قوتِ تردیدناپذیر جنبش روژاوا توان تبلیغاتی آن و جهت‌دهی افکار عمومی در سطح جهانی بنا به نیاز این جنبش است. در حالی که شرایط نابرابر جنگی بر گروه‌های سیاسی/نظامی دیگری نیز در خاورمیانه اعمال شده، اما عملاً در یک مورد استثنائی روژاوا موفق شده‌است که نه تنها تأثیری رسانه‌ای بر چپ جهانی بگذارد که بر بخش قابل توجهی از رسانه‌های لیبرال و غیر چپ نیز مؤثر باشد.

در حالی که روز به روز جنگ در سوریه اوج می‌گرفت و از سوی دیگر توحش داعش به شهرهای اروپایی می‌رسید، تنها نیروی سکولار نظامی در منطقه، داعش را از روی زمین پس می‌راند. شاید گروه‌های سکولار و یا دست‌کم غیر جهادی دیگری نیز در جنگ داخلی سوریه وجود داشتند. اما آن‌ها نه توان نظامی جنبش روژاوا را داشتند و نه از توان تبلیغاتی مؤثری مثل جنبش روژاوا برخوردار بودند. در این‌جا جنگ به شکل برخورد با ارزش‌های جهان‌شمول لیبرال در مقابل هولناک‌ترین ارتجاع تاریخی خاورمیانه یعنی داعش درآمد.

این توان تبلیغی که به بسیج افکار عمومی و جهت‌دهی آن موفق شده‌است و می‌شود را باید **دیپلماسی تصویر** نامید. ضرورتاً این بدان معنا نیست که تبلیغات خارج‌شده از روژاوا جعلی و فریب است. این تنها به‌معنای اهمیت توان تبلیغی این جنبش است که البته با حضور چند دهه در اروپا و ارتباطات گسترده‌ی سیاسی با برخی از گروه‌های اروپایی، پیوند دارد. مشکل عمده‌ی دیپلماسی تصویر این است که ناگزیر از آرمانی ساختن تصویر و لاجرم انتقال بخش‌هایی از حقیقت و نه تمام حقیقت است. از خلال **دیپلماسی تصویر** عمدتاً به اطلاعاتی از زندگی واقعی مردم شمال سوریه نمی‌توان دست یافت. آن مردم، همیشه پر شور و وفادار به ارزش‌های انقلابند و تنها مشکلاتی دارند که از خارج از فضای انقلاب بر آن‌ها اعمال شده‌است. لذا مشکلات آن‌ها برآمده از مسائل خارجی است و مطلقاً در داخل با نقصانی روبرو نیستند.

از سوی دیگر مرجع داوری و تحلیل در مورد این جنبش عینی از سوی بخش عمده‌ای از هم‌راهان و مدافعان روزاوا، مشاهدات توریستی چند روزه‌ی برخی از هواداران بین‌المللی روزاوا است. برای مثال سفر ده روزه‌ی **دیوید گرابر** (2) آنارشیست و انسان‌شناس مشهور بریتانیایی به روزاوا نه تنها به او بلکه به خیل کثیر دیگری نیز، امکان‌پذیربودن یک انقلاب آنارشیستی از جنس جنبش روزاوا را ثابت کرد؛ تا آن‌جا که او مدعی شد: «واحد‌های نظامی در روزاوا، افسران خود را انتخاب می‌کنند.» (3) او پس از دو سفر ده روزه (مجموعاً بیست روز) کتابی نوشت که بر مبنای مشاهدات خود تحلیلی آنارشیستی از انقلاب روزاوا عرضه می‌کند. متأسفانه محتوای اطلاعاتی کتاب انباشته از سوءتفاهم و داده‌های غلط است. مسأله این است که چنین آثاری به مرجع تصمیم‌گیری و پایه‌ی تحلیل جنبش روزاوا بدل می‌شوند. یا داده‌های غلوآمیز، یا تصاویری دیپلماتیک و آرمانی.

در شمال سوریه اما تناقضات فراتر از محدوده‌ی تصور آنارشیست‌هایی مثل گرابر است. از سویی با نهادهایی چپ‌گرا مواجه‌ایم که عملاً بخشی از مبارزه علیه خرده بورژوازی منطقه را آغاز کرده‌اند (مثل سندیکای کارگران روزاوا). یا علیه نهاد صلب، سرکوب‌گر و چند هزارساله‌ی پدرسالاری مبارزه می‌کنند (مثل خانه‌ی زنان) (4). از سویی دیگر سازمان‌های شبه میلیشیایی در جهت کنترل و تحکیم قدرت یا ترویج ایدئولوژی آپوئیستی در جامعه شکل گرفته‌اند (مثل اتحاد جوانان روزاوا یا ی.ج.ر).

درک موضع عمومی جنبش روزاوا در قبال امپریالیسم تا حد زیادی به درک تمایزات عملی و جهت‌گیری نظری این گرایش‌ها نه تنها در جامعه (به‌طور عینی) که در نظریه‌ی آپوئیسم (به‌طور ذهنی) منوط است. با شناخت گرایش چپ جنبش روزاوا می‌توان به داوری بهتری در مورد آن رسید.

آموزه‌های اوجالان در مورد امپریالیسم

در میان نوشته‌های اوجالان، خصوصاً نوشته‌هایی که به‌عنوان مبنای تز «کنفدرالیسم دموکراتیک» مشهور شده‌اند (دفاعیات زندان اوجالان) می‌توان بخش‌هایی در ارتباط با مسأله‌ی امپریالیسم مشخصاً در جهت تحلیل «مسأله‌ی کرد در خاورمیانه» یافت. بررسی و دسته‌بندی نظرات اوجالان در مورد امپریالیسم از طریق پژوهش در آثارش موضوعی گسترده و فراتر از حوصله‌ی این نوشتار است. اما می‌توان با مراجعه به یکی از کنگره‌های پ.ک.ک طرح عملی‌ای که از تحلیل‌های رهبری این حزب استخراج می‌شود را مشاهده و بررسی کرد. در حقیقت یک نظریه‌پرداز سیاسی زمانی می‌تواند به کامل‌ترین شکل ممکن چکیده‌ی رسایی از ایده‌هایش را ارائه کند که به واسطه‌ی یک تحلیل سیاسی، نظریاتش به برنامه‌ی عملی یک حزب سیاسی بدل می‌شوند.

در کنگره‌ی دهم پ.ک.ک (5) اوجالان پیامی را از زندان به مناسبت سی‌امین سالگرد تأسیس حزب ارسال کرده‌است که به‌عنوان **رهنمون‌های رهبری** در این سند ضبط شده‌اند. اوجالان فشرده‌ای از تحلیل‌های خود را ارائه می‌کند، تحلیل‌هایی که به خط رسمی حزب بدل خواهند شد، چراکه واجد لحنی استراتژیک هستند و از برنامه‌های بلندمدت صحبت به‌میان می‌آورند.

در این نوشته می‌توان فهم عمومی اوجالان و خط رسمی پ.ک.ک در مورد امپریالیسم را ردیابی کنیم. اوجالان در مورد رابطه‌ی کرد و آمریکا معتقد است که:

«اکنون در خاورمیانه موضوع اتحاد کرد، امریکا و اسرائیل مطرح است. واقعیت امریکا آشکار است. نمی‌توانیم به کنترل امریکا درآمد و تابع خط مشی آن شویم. ولی به معنی جنگ با امریکا هم نمی‌باشد. می‌توان برای حل مساله رابطه برقرار نمود.» او معتقد است که اتکای محض یک نیروی کُردی به امریکا موجب نابودی نهایی آن نیرو می‌شود. (6)

اوجالان مسأله‌ی امپریالیسم را از منظر برخورد با موضوع به‌طور عام در منطقه‌ی خاورمیانه و به‌طور خاص در ترکیه بررسی می‌کند. او عملاً از کاربرد مشخص واژه‌ی «امپریالیسم» خودداری می‌کند، اما می‌توان متن را از منظر رابطه‌ی قدرت‌های جهانی (یا امپریالیسم) با دولت - ملت‌های خاورمیانه قرائت کرد. این زاویه‌ی دید به موضوع می‌تواند جالب باشد، اما مشکل آن‌جاست که به‌قدری درگیر واحد تحلیل مورد علاقه‌اش یعنی دولت - ملت است که تمامی تحولات را از منظر تحولات دولت‌ها و سازوکارهای دولتی ارزیابی می‌کند. بنابراین وقتی می‌گوید فارس‌ها یا عرب‌ها یا ترک‌ها مرادش دولت فارس (رژیم جمهوری اسلامی) یا دولت‌های عرب یا دولت ترکیه است. در این میان چاره‌یابی برای مسأله‌ی کرد ضرورتاً با یافتن یک هم‌پیمان قدرتمند منطقه‌ای یعنی یک دولت منطقه‌ای میسر است. چراکه تنها بازیگران در این عرصه دولت‌ها هستند که گاه تنها عروسک خیمه شب‌بازی قدرت‌های جهانی یا امپریالیسم‌اند.

درک اوجالان از امپریالیسم را می‌توان به‌شکل یک مثلث بازسازی کرد. سه رأس این مثلث عبارتند از انگلیس، امریکا و یهودی‌ها (اوجالان عمدتاً ترجیح می‌دهد به جای تأکید بر رژیم اسرائیل بر هویت یهودی آن‌ها اصرار بورزد، چراکه در تحلیل تاریخی خود قدرت یهودی‌ها را تا چند صد سال پیش از امروز امتداد می‌دهد).

از نظر اوجالان منطق عمده‌ای که زمینه‌ی این مثلث را تشکیل می‌دهد، یک طراحی پیچیده و از قبل برنامه‌ریزی شده‌است. اوجالان سهواً یا عمداً به‌دام یک تئوری توطئه می‌افتد و علت وقایع امروز را نتیجه‌ی یک برنامه‌ریزی بلندمدت و ای بسا چند صدساله‌ی تاریخی توسط شماری از نخبگان می‌داند. او معتقد است که قدرت اصلی نه در دست بازیگران سیاسی کنونی که در اختیار دستانی پشت پرده است.

«اکنون امریکا - که ادامه‌دهنده سیاست انگلیس است - در درون AKP [«حزب عدالت و توسعه»] تأثیرگذار است. آلمان‌ها هم‌اکنون در درون CHP [«حزب جمهوری مردم»] خود را با یک گروه جلوه می‌دهند... ولی آلمان‌ها آنقدر نیرومند نیستند. این استقلال نیست. ترک بودن سرمایه‌داران متوسط و بوروکرات‌ها استقلال نیست. حکم در دست کیست، حکم‌دار کیست؟ ترکیه مستقل نیست. اکنون نمی‌توانیم برای هیچ‌یک از دولت‌های دنیا اصطلاح مستقل را به کار ببریم.» (7)

در مورد قدرت انگلیس او به «سیاست انگلیسی» باور دارد و در مورد امریکا به «نقشه‌ی آمریکایی» معتقد است و بارها این تعبیر را تکرار می‌کند. (8)

این نگاه اوجالان به روابط بین‌الملل عملاً برآمده از ذهنیتی ملی‌گرایانه و بنا به شواحد تحلیلی ملی است. نتیجه آن می‌شود که گاه استدلال‌ها به‌سطحی‌گرایی و عامیانه‌شدن موضوع بحث تنزل می‌یابند. اوجالان به‌یک قدرت جهانی «انگلیسی‌ها» باور دارد که عملاً طراحی خیلی از حوادث تاریخ را برعهده داشته‌اند.

«انگلیسی‌ها در مورد جامعه هر نوع تشخیصی را خوب انجام داده و مطابق با این، جوامع را جهت‌دهی کرده‌اند. ملت‌ها چگونه درگیر می‌شوند، می‌توان به چه وضعیتی دچارشان کرد، چگونه می‌توان به صلح دست یافت، به جان هم انداخت؛ هر نوع تشخیص اجتماعی را خوب می‌دانند. انگلیسی‌ها هر نوع جهت‌دهی را نیز انجام می‌دهند، مارکس نیز در لندن زندگی می‌کرد، او را در آن‌جا نگه داشتند. مارکس افکارش را در آن‌جا ایجاد نمود، از آن‌جا به تمام دنیا ترویج داد. من نمی‌خواهم بگویم که آن‌ها افکار مارکس را به‌وجود آوردند؛ ولی مارکس زیردست ملکه الیزابت بود. لنین را نیز محاصره کرده و عرصه را بر او تنگ کردند. لنین در نزد آلمان‌ها بوده و با قطار آن‌ها به پترسبورگ برده شد. من نمی‌خواهم بگویم که لنین جاسوس بود، ولی لازم است این‌ها را دانسته و تحلیل کرد.»

در مورد قدرت یهودیان به پیدایش اسلام اشاره می‌کند و پیدایش اسلام را به مثابه یکی از پروژه‌های یهودیان و نشان از قدرت آن‌ها در طراحی و برنامه‌ریزی از سده‌ها قبل می‌داند.

«بعدها چیزی با نام «ژودیاک اسلام» و یا «اسلام یهودی» را به وجود آوردند. می‌دانید که اولین قبله محمد قدس می‌باشد. روبه قدس نماز می‌خواند. حضرت محمد در تورات تحول ایجاد کرده و آن را رفرمیزه نموده است. یعنی با رفرمیزه کردن تورات، یهودیت را به قرآن تبدیل کرد. قرآن توراتِ تطبیق داده‌شده با اعراب است.»

به این ترتیب اوجالان عمدتاً صحنه‌ی سیاسی در خاورمیانه را به شکل یک صفحه‌ی شطرنج در نظر می‌گیرد که دستانی نامرئی می‌توانند به سادگی مهره‌های پوشالی را جابه‌جا کنند. مثلاً در مورد قدرت آمریکا و توان تغییر دادن مهره‌های سیاسی خاورمیانه توسط آن می‌گوید: «احمدی نژاد در واقع از طرف آمریکا حمایت شده و تلاش می‌کنند که او را سرپا نگاه دارند. اگر آمریکا بخواهد، او را در دو روز نابود خواهد کرد. به سرنوشت صدام دچار خواهد شد.»

در چنین شرایطی که قدرت از سوی سه‌گانه‌ی انگلیس، آمریکا و اسرائیل در منطقه کنترل می‌شود، (9) اوجالان راه مقاومت در برابر آن‌را البته «دموکراسی» می‌داند: «در خاورمیانه در میان این همه مشکل چگونه می‌توان در برابر آمریکا مقاومت کرد؟ مگر با دموکراسی بتوان مقاومت کرد. لازم است که فرهنگ دموکراسی را گسترش داد.»

اوجالان به نقش یهودیان در اداره‌ی جهان نگاهی افراطی دارد. (10) او معتقد است که رد پای یهودیان را در پشت هر جنبش اجتماعی ملی‌گرایانه‌ای (چه ناسیونالیسم ترکی، چه کردی) می‌توان پیدا کرد، و حتا طراح اصلی فاشیسم آلمان را خود یهودیان می‌داند. از نظر او مدیریت جهانی سرمایه‌ی مالی در دست آن‌هاست و به این نتیجه می‌رسد که پیدایش «هیتلر» کار خود یهودی‌هاست. (11) او معتقد است که یهودیان حتا در ایجاد ملی‌گرایی در سطح جهان نقشی پر رنگ داشته‌اند. به‌عنوان یک پروژه‌ی ملی‌گرایانه برای آلمان، منجر به ظهور هیتلر شدند:

«یهودی‌ها با تزریق این فکر به آلمان‌ها هیتلر را به‌وجود آوردند. هیتلر بعد از جنگ‌های مشهور ورشکست شد. نتایجی را که می‌خواستند از این ملی‌گرایی‌ها به‌دست نیاوردند، بر علیه خودشان برگشت.»

او ریشه‌ی مسأله‌ی کرد را به یهودیان نسبت می‌دهد. (12) اوجالان برای شفاف‌ساختن موضع‌اش و دور شدن از اتهام سامی‌ستیزی توضیح می‌دهد که:

«هنگامی که من این‌ها (غیرقابل قبول‌ها) را به زبان می‌آورم، مقصودم همه یهودیها، خلق یهود نیست. در درون یهودیها گروهی وجود دارد، منظوم آن‌ها می‌باشد. چیزهایی که من می‌گویم نه بر علیه خلق یهودی، بر علیه سیاست، مفهوم و اعمال این گروه تنگ می‌باشد.»

اوجالان تلاش می‌کند تا نتایج حضور قدرت‌های جهانی در منطقه (امپریالیسم) را در ارتباط با مسأله‌ی کرد جمع‌بندی کند و نهایتاً سناریوهای مختلف را ارزیابی کند. او معتقد است که حکومت اقلیم خودمختار کردستان عراق به یک اسرائیل دوم در منطقه بدل گشته‌است و حمایت جدی آمریکا و اسرائیل را با خود دارد. در این میان اما یک احتمال جدی از نظر اوجالان اتحاد «کردشیعیه» و «کردعرب» است. اگر آمریکا و اسرائیل از این دو اتحاد حمایت کنند پ.ک.ک متحد خود را در دولت‌های شیعه‌ی ایران و سوریه و بلوک شیعی/عربی عراق می‌یابد.

«این‌ها همگی بازی‌های امریکا هستند. امریکا تلاش می‌کند که خاورمیانه را به کنترل خود درآورد. هرگز با ترکیه دوست نخواهد بود. اگر ترکیه و امریکا واقعاً هم دوست باشند، در طرف مقابل، ایران و روسیه وجود دارند و دهها رابطه دیگر و این بلوک مستقیماً از PKK حمایت خواهند کرد در این وضعیت ترکیه باز هم بازنده خواهد بود. حال امریکا نابودی PKK را نمی‌خواهد. وضعیت و موجودیت کنونی‌شان به موجودیت PKK وابسته است. نیروهای خاورمیانه نمی‌خواهند که PKK را از دست بدهند.» (13)

برای اوجالان مسأله، مبارزه علیه جاه‌طلبی‌های امپریالیستی در منطقه نیست، بلکه شناخت واقعی رئال پولتیک و هم‌پیمانی با قدرت‌های اصلی در جهت تثبیت قدرت PKK است. این قدرت اگر آمریکا باشد یا جمهوری اسلامی چندان از نظر اوجالان فرقی با هم ندارند. مهم این است که در کوتاه مدت چه کسی از این حزب سیاسی پشتیبانی می‌کند.

«خطر اصلی در صورتی آشکار خواهد شد که امریکا با ایران به توافق برسد. زیرا از پیش آمدن یک اتحاد کردشیعیه بحث کرده بودم. در صورتی که این اتحاد از طرف امریکا مورد حمایت قرار گیرد و ترکیه نیز بی‌راه‌حلی را تحمیل کند. آن‌گاه در اصل وارد مرحله تجزیه ترکیه خواهیم شد. در صورتی که اتحاد کردشیعیه ب وقوع پیوسته و ترکیه در برابر PKK جنگ همه‌جانبه اعلام کند، PKK نیز با در نظر گرفتن شرایط، وارد چنین رویدادی خواهد شد. اکنون این توافق در حال به وقوع پیوستن است. در صورت لزوم حتی از احمدی نژاد که مخالف امریکا دیده می‌شود نیز گذار خواهد شد. نیروی ایران در منطقه بیشتر می‌شود. اگر این مسأله سلاح اتمی را حل کنند، به صورت مهم‌ترین نیروی منطقه در خواهد آمد. اگر توافق کردها با چنین ایرانی موضوعیت یابد، PKK نیز شرایط را در نظر گرفته و به این‌ها ملحق خواهد شد. درگیری میان نیروهای مسلح ایران و PJAK بسیار مهم نیست، می‌توان آن‌ها را پشت سر گذاشت. من نیز به مدت ۱۵ سال با ایران رابطه برقرار کردم. ایران را خوب می‌شناسم.»

نظرات اوجالان در مورد قدرت‌های جهانی (امپریالیسم) در منطقه را می‌توان به این شکل جمع‌بندی کرد: امپریالیسم یا قدرت‌های بزرگ جهانی از سه محور انگلیس، آمریکا و یهودیان تشکیل شده‌اند. بخشی از این نیروها قرن‌هاست (مثل یهودیان) در حال توطئه و استثمار منطقه‌اند. در برنامه‌ریزی بلندمدت این نیروها، نقشه‌ی کنونی خاورمیانه تغییر خواهد کرد. کردها محور اصلی این تغییر برنامه‌ریزی شده خواهند بود. بنا به اقتضای موقعیت، نیروهای کرد (مشخصاً پ.ک.ک) باید با آمریکا و عوامل منطقه‌ای آن مثل

نیروهای شیعی (جمهوری اسلامی ایران) و نیروهای عرب، اتحادی استراتژیک اتخاذ کند. چرا که مسأله‌ی بقا یا امحای ملت کرد در درازمدت مطرح است. آمریکا قابل اعتماد نیست اما می‌توان برای تثبیت قدرت سیاسی به حمایت آن چشم داشت.

اوجالان از منظری ملی‌گرایانه و تنها از منفذ یک قدرت دولتی مسأله‌ی تعامل با امپریالیسم را می‌سنجد. این منظری بسیار عمل‌گرایانه است. هرچند که می‌تواند عواقب ناخوشایند طولانی‌مدتی را در پی داشته‌باشد. مسأله‌ی همکاری استراتژیک و یا احیاناً تاکتیکی با آمریکا ممکن است به همکاری با نیروهای ارتجاعی منطقه نیز ختم شود. آن‌چنان که خود اوجالان با صراحت بیان می‌کند، حتا می‌توان (و باید) با رژیم منحن و ضد‌گُرد، مثل جمهوری اسلامی ایران نیز همکاری کرد. البته این همکاری تنها بهانه‌ای خواهد بود برای تثبیت قدرت سیاسی پ.ک.ک در مناطق کردنشین ایران. آن‌هم در صورتی که اتفاقاتی غیرقابل پیش‌بینی برای رژیم ایران، از قبیل قیام سراسری یا جنگ منطقه‌ای بیفتد.

بر مبنای این سند به‌تنهایی نمی‌توان نتیجه گرفت که ادعاهای پ.ک.ک در مورد عناد با امپریالیسم و ضد سرمایه‌داری بودن، که در دستگاه تبلیغاتی آن به‌وضوح منعکس می‌شود، توخالی است. اما باید اسنادی از این دست را بسیار جدی در نظر گرفت، چراکه این‌ها تعیین‌کننده‌ی مشی استراتژیک پ.ک.ک در قبال موضوعات کلان و اساسی منطقه‌ای هستند.

در داخل جنبش روژاوا اما، برخلاف لحن محافظه‌کارانه‌ی رهبر معنوی آن، می‌توان شواهدی از یک گرایش مترقی‌چپ‌گرایانه را نیز دید. اهمیت وجود این گرایش چپ آن‌جاست که تمامیت جنبش روژاوا به یک حرکت تنگ‌نظرانه‌ی ناسیونالیستی کلاسیک تقلیل نمی‌یابد. وجود عینی این گرایش چپ در ساخت سیاسی و اجتماعی روژاوا، عینیت‌یابی یک گرایش فکری چپ یا کمونیستی در داخل خود پ.ک.ک است.

کمیته‌ی زحمت‌کشان

نبیلا محمد مسئول مشترک کمیته‌ی زحمت‌کشان (14) شهر قامیشلو در مورد آغاز به کار و مسئولیت‌های این کمیته می‌گوید:

«پس از آغاز انقلاب، هه‌وال‌ها (کادرهای حزب) مهم‌ترین وظیفه برای سازمان‌دهی جامعه را تأسیس کمون‌های محلات می‌دانستند. کمون‌های محلات نهایتاً مجلس هر شهر را تشکیل می‌دادند. در آغاز نهادهایی مثل شهرداری نبود و یا از بقایای رژیم بود. پس از مدتی که مسأله‌ی سازمان‌دهی مردم در محلات و روستاها سامان یافت، مسأله‌ی اصلی، سازمان‌دهی اقشار و اصنافی بود که درون هیچ نهاد سازمانی‌ای جهت خود-سازمان‌دهی قرار نمی‌گرفتند. در ابتدا **نهاد جامعه‌ی مدنی (15) (س.ج.س)** را تأسیس کرده‌بودند. این نهاد مسئول سازمان‌دهی و رسیدگی به مشکلات اقشار مختلف اجتماعی را بر عهده داشت. در حقیقت به شکل یک اتحادیه‌ی بزرگ بود که در آن اصناف گوناگون خود را سازمان‌دهی می‌کردند. مثلاً رستوران‌داران، آرایشگران، مهندسان، صرافان و دیگر گروه‌ها. حدود چهل صنف مختلف در این مجموعه سازمان‌دهی می‌شد. هر صنف البته برای خود اتحادیه‌ی خود را درون این نهاد بزرگ داشت. پس از مدتی که نهادها و سازمان‌های سیاسی و اجتماعی در روژاوا جایگاه ویژه‌ی خود را یافتند، هر یک از اتحادیه‌های زیرمجموعه‌ی **س.ج.س** به دسته و واحد خود پیوست. مثلاً اتحادیه‌ی ورزش که زیرمجموعه‌ی **س.ج.س** بود به دسته‌ی ورزش پیوست. شهرداری‌ها تأسیس شدند. نهادهای TEV DEM هر یک مستحکم‌تر شدند و سازمان‌های صنفی

زیرمجموعه‌ی **س.ج.س** را در خود جای دادند.» [TEV DEM: Tevera Civaka Demokratik] «جنبش جامعه‌ی دمکراتیک»؛ ائتلافی از احزاب مختلف است که در روژاوا اداره‌ی امور سیاسی را به‌طور قانونی برعهده دارد. به‌نظر منتقدان، این ائتلاف تنها یک نمایش دیپلماتیک است و اداره‌ی سیاسی روژاوا به‌طور واقعی تنها در دستان PYD است.]

نبیلا محمد اشاره می‌کند که پس از آن که تمامی اصناف اجتماعی در واحدها و سازمان‌دهی‌های متبوع خود جای گرفتند، بخشی از اصناف و مشاغل اجتماعی باقی ماندند که در هیچ اتحادیه یا صنف دیگری جای نمی‌گرفتند و این خود به مسأله‌ای جدی بدل شد. مثلاً کارگران فصلی زمین‌های زراعی در هنگام بروز یک مشکل دقیقاً از چه طریقی می‌توانستند حق خود را بستانند؟ چه اتحادیه‌ای از آن‌ها حمایت می‌کرد؟ آیا باید به آسایش (پلیس) شکایت کنند یا به کمون محله؟

«پس از آن که شهرداری‌ها و اتحادیه‌های مختلف زیر لوای TEV DEM پا گرفتند، حدود 11 اتحادیه زیر نظر **س.ج.س** باقی ماندند و کار آن‌ها بسیار کم بود. هه‌وال‌ها تصمیم گرفتند که **س.ج.س** را منحل کنند و بنا به نیاز جامعه هر نهادی که لازم بود را تأسیس کنند. بحثی در میان هه‌وال‌ها درگرفت و پس از آن پیشنهادی مطرح شد. پیشنهاد شد که برای باقی مانده‌ی اقشار اجتماعی که بدون اتحادیه و سازمان‌دهی و بی‌پناه مانده‌اند، یعنی زحمت‌کشان جامعه یک کمیته‌ی مخصوص تأسیس شود. زحمت‌کشان کسانی هستند که از دست‌رنج خود ارتزاق می‌کنند، کسی از حقوق آن‌ها دفاع نمی‌کند، و از اتحادیه بی‌بهره‌اند. کمیته‌ی زحمت‌کشان قرار است پاسخی باشد به نیاز اجتماعی کارگران و زحمت‌کشان در روژاوا. زمانی که **س.ج.س** منحل شد، 4 نهاد باقی ماند: انجمن حقوق بشر، کمیته‌ی مهندسان، کمیته‌ی رانندگان و سندیکای کارگران.»

نبیلا محمد توضیح می‌دهد که انجمن حقوق بشر پس از مدتی به‌طور مستقیم به زیر نظارت TEV DEM درآمد. سه نهاد باقی‌مانده در یک نهاد نوپا متشکل شدند و به این ترتیب کمیته‌ی زحمت‌کشان روژاوا تأسیس شد.

سندیکای کارگران خود را در سه بخش سازمان‌دهی می‌کند: (1) کارگران موسمی یا فصلی، (2) کارگران مسلکی (کارگران کارخانه‌ای) و (3) کارگران رسمی (مثل کارگران شهرداری‌ها و دیگر نهادهای رسمی). کارگران فصلی کارگرانی هستند که بنا به فصل زراعت بر روی زمین کار می‌کنند، در جمع‌آوری گندم و حمل بار فعال‌اند. برای آموزش و سازمان‌دهی این کارگران در ماه جولای سال 2016 یک کنفرانس برگزار شد. پس از آن فعالین کارگری و سندیکایی به محل زراعت و فعالیت این کارگران می‌رفتند و برای آن‌ها و آشنا ساختن آن‌ها با حقوق‌شان کلاس‌هایی آموزشی در محل فعالیت‌شان (عمدتاً در مزارع) برگزار می‌کردند.

نکته‌ی مهم در درک وضعیت نیروی کار در روژاوا و شمال سوریه زنانه‌شدن نیروی کار است. یعنی این که بخش عمده‌ی نیروی کار را زنان تشکیل می‌دهند. نباید این واقعیت را به یک باور ایدئولوژیک پ.ک.ک مبنی بر انقلاب زنان در شمال سوریه تقلیل داد، بلکه مسأله این است که با دامنه‌دارشدن جنگ و افزایش مشکلات معیشتی در این منطقه زنان نیز برای کسب درآمد عملاً به بازار کار (به‌طور گسترده) کشانده شده‌اند. بخش قابل توجهی از مردان به جبهه‌های جنگ رفته‌اند، بخشی دیگر از جمعیت نیروی کار مردان به خارج از سوریه یعنی کردستان عراق، ترکیه یا لبنان و اروپا مهاجرت کرده‌اند و با کار در آن مناطق معاش خانواده‌های خود را تأمین می‌کنند. در این میان یک واقعیت قبیح سازوکار سرمایه‌داری در مواجهه با زنان کارگر به شکلی عیان روشن می‌شود. آنچنان که نبیلا

محمد اذعان می‌کند صاحبان سرمایه ترجیح می‌دهند که زنان را استخدام کنند و این مسأله به تقاضای پایین دستمزد از سوی زنان مربوط می‌شود.

در حقیقت در جامعه‌ای عمیقاً مردسالار، زنان کارگر از قدرت چانه‌زنی بسیار پایینی در کار برخوردارند. از این رو مبارزه‌ی سندیکای کارگری نه تنها مبارزه‌ای جهت احقاق حقوق کارگران که جهت مبارزه با فرهنگ ریشه‌دار مردسالاری و عزت نفس پائین زنان منطقه است.

«عمده‌ی زنان کارگر موسمی، زنانی از قبایل عرب منطقه هستند و عملاً شناختی از حقوق خود ندارند و به هر سطحی از دستمزد رضایت می‌دهند. عمده‌ی ترس کارگران از صاحبان کار است، در حالی که می‌دانند که حق آن‌ها توسط صاحبان کار زائل می‌شود اما به علت ترس از دست‌دادن کار جرأت اعتراض به وضعیت را ندارند. هرچند که گام‌های کوچکی در این مسیر گذارده‌ایم اما هم‌چنان بخش قابل توجهی از کارگران اهمیت سندیکا و اتحادیه را درک نکرده‌اند.»

کمیته‌ی زحمت‌کشان برای کارگران فصلی شناسنامه یا کارت عضویت در سندیکای کارگران را صادر کرده‌است. در گام بعدی این کمیته به سازمان‌دهی کارگران صنعتی پرداخته‌است. کارگرانی که در کارخانه‌ها یا کارگاه‌ها فعال‌اند؛ چه کارگاه‌های صنعتی و چه کارگاه‌های دوزندگی لباس برای ی.پ.گ یا کارگاه‌های وابسته به پشتیبانی لجستیک ی.پ.گ.

به‌همت کمیته‌ی زحمت‌کشان قانونی به‌مجلس قانون‌گذاری **کانتون جزیره** پیشنهاد شده‌است که هیچ صاحب‌کار یا سرمایه‌داری (اعم از صاحب کارخانه یا زمین زراعی) حق ندارد کارگرانی را که کارت عضویت سندیکا را ندارند استخدام کند. به‌تعبیری عضویت در سندیکای کارگران امری اجباری و قانونی تلقی می‌شود؛ از جهتی ممکن است این برخورد در حل مسأله به شکلی استالینیستی و فرمایشی تلقی شود، اما اگر شرایط فرهنگی و استثمار پدرسالارانه‌ی یک منطقه‌ی عقب‌افتاده (از لحاظ توسعه‌ی سرمایه‌داری متداول) را در نظر بگیریم، قوانینی از این جنس در خدمت آموزش و ارتقای آگاهی طبقاتی کارگران و محافظ قانونی آن‌هاست. یک خطر عمده این است که در طولانی‌مدت این قوانین تنها شکلی بوروکراتیک بیابند، اما یقیناً در کوتاه‌مدت این جنس از قوانین در خدمت دفاع از کارگران در مقابل دست‌اندازی‌های صاحبان کار در منطقه خواهد بود.

«هم‌چنان در میان کارگران به‌طور عام ناباوری به‌لرزم یا کارآیی سندیکا وجود دارد. آن‌ها می‌پرسند که سندیکا چه می‌تواند انجام دهد؟ چه قدرتی دارد؟ هدف ما از تصویب این قانون این بود که نهایتاً ذهنیت کارگران را تغییر دهیم. این که کارگران به زائل شدن حقوق‌شان حساس و معترض شوند. آن‌ها باید بیاموزند که به تنهایی قادر به‌دفاع از حقوق خود نیستند و تنها در یک تشکل سازمان‌یافته می‌توانند از حقوق خود دفاع کنند.»

نبیلا محمد در مورد کارگران صنعتی توضیح می‌دهد که حدود 40 یا 50 کارخانه‌ی بزرگ در کانتون جزیره وجود دارد و شاید در تمام روزاوا حدود 200 کارگاه یا کارخانه در حال فعالیت باشند. (این آمار مربوط به سال 2017 و پیش از اشغال کانتون عفرین به‌دست ارتش ترکیه است)

منظور او از کارخانه‌ی بزرگ، کارگاهی با حدود 20 یا 25 کارگر است. در کانتون جزیره که عملاً شهر قامیشلو پایتخت آن محسوب می‌شود، بیشترین کارگاه‌ها مربوط به خیاطخانه‌های ی.پ.گ هستند. در این کارگاه‌ها لباس‌های ی.پ.گ تهیه می‌شود. در میان شهرهای کانتون جزیره، دو شهر قامیشلو و حسکه بیشترین کارگاه‌ها را دارند. «البته تعداد کارگاه‌های شهر قامیشلو از حسکه نیز بیشتر است.» بنا به تخمین رئیس مشترک کمیته‌ی زحمت‌کشان شهر قامیشلو، حدود 800 کارگر صنعتی (فعال در کارخانه یا کارگاه‌های کوچک و بزرگ) در تمام روژاوا (هر سه کانتون) فعال‌اند.

یکی دیگر از تلاش‌های این کمیته آغاز پژوهش در مورد کودکان کار (11 تا 17 سال) است. نتیجه‌ی پژوهش این کمیته به TEV DEM ارسال شده‌است تا در این مورد تصمیمی قاطع گرفته‌شود.

«واقعیت این است که ما نمی‌توانیم یک شبه کار کودکان را ممنوع اعلام کنیم. این کودکان نان‌آوران خانواده‌های خود هستند و ممنوعیت ناگهانی فعالیت آن‌ها منجر به ایجاد مشکلات دیگری می‌شود. باید راه حلی دقیق‌تر و همه‌جانبه‌تر اتخاذ شود. چرا این کودکان مدرسه نمی‌روند؟ چرا به ناگهان به تعمیرگاه‌ها یا کارگاه‌ها کشانده شده‌اند؟ چه مقدار از هزینه‌ی معاش خانواده را تأمین می‌کنند؟ این‌ها سوالاتی بود که در تحقیق ما بررسی شد و به TEV DEM ارائه شد.»

کمیته‌ی زحمت‌کشان قصد دارد که در گام سوم، به سازمان‌دهی فعالیت کارگران رسمی و شاغل در نهادهای مختلف از جمله شهرداری، بیمارستان‌ها، ادارات رسمی و... پردازد. نتیجه‌ی فعالیت این کمیته در سال 2016 و 2017، افزایش سطح دست‌مزد کارگران فصلی و زارعان پیمانی بود.

کمیته‌ی زحمت‌کشان روژاوا که مسئولیت سازمان‌دهی سندیکا‌های کارگری شمال سوریه را بر عهده دارد، نمود عینی یک گرایش مترقی چپ یا سوسیالیستی در جنبش روژاوا است. درس بزرگ این کمیته تأسیس سندیکا‌های مستقل و قدرتمند کارگری در لحظه‌ی پیروزی یک جنبش اجتماعی است. هر تعللی به تضعیف و نهایتاً به حاشیه راندن قدرت جمعی کارگران منتهی می‌شود. باید در نظر داشت که شمال سوریه بنا به مشاهدات موجود از یک طبقه‌ی کارگر صنعتی ریشه‌دار برخوردار نیست. عمده‌ی نیروی کار، به کشاورزی و حمل و نقل مربوط می‌شود و سهم کارگران صنعتی در این میان اندک است.

در اینجا بهتر است که نمود ذهنی این گرایش چپ را در خود جنبش آپوئیستی در روژاوا بررسی کنیم. آیا این گرایش چپ آن‌چنان که اوجالان توصیه می‌کند تنها به دنبال استفاده‌ی تاکتیکی از نزدیکی با آمریکا است یا این‌که درکی رادیکال از مفهوم امپریالیسم دارد؟

رستم جودی و گرایش چپ آپوئیستی

رستم جودی یکی از فرماندهان ارشد پ.ک.ک بود که در سال‌های پس از انقلاب روژاوا در درگیری با نیروهای جهادی جان باخت. او یکی از معماران اولیه‌ی ی.پ.گ و از سازمان‌دهندگان نخست آن بود. به نوعی در روژاوا از رستم جودی به‌عنوان کسی که ایده‌ی یگان‌های مدافع خلق را به‌طور گسترده عملی ساخت، یاد می‌شود؛ ایده‌ای مبتنی بر سازمان‌دهی هسته‌های پراکنده و انقلابی

برای دفاع از یک تغییر اجتماعی. این که نهایتاً امروز ی.پ.گ شکل یک ارتش نیمه رسمی را به خود گرفته چندان از اهمیت نخستین آن به مثابه یک ارتش توده‌ای نمی‌کاهد. ایده‌ی رستم جودی و دوستانش تشکیل ارتشی توده‌ای برای دفاع از خود بود.

جودی زاده‌ی شهر سریکانی بود و از نوجوانی از طریق عضویت در یکی از سازمان‌های مارکسیستی منطقه با فعالیت سیاسی آشنا شد. بعدها در لبنان به عضویت پ.ک.ک درآمد. رستم جودی در سال‌های بعد به‌عنوان یکی از مسئولان آموزش ایدئولوژیک حزب در آکادمی‌های مختلف پ.ک.ک فعال بود. شاید برآمدن و رشد اولیه‌ی فکری و نظری او در یک جنبش مارکسیستی (پیش از پیوستن به پ.ک.ک) در شکل‌گیری نگاه چپ او مؤثر بوده‌است.

می‌توان در جنبش روزاوا نمود عینی یک گرایش چپ را در سطح ساختارهای اجتماعی و سیاسی دید (نمونه‌ی ذکرشده در بالا سندیکای کارگران بود). نمود ذهنی این گرایش چپ را در نگاه افرادی مثل رستم جودی می‌توان مشاهده کرد. در واقع رستم جودی بازنمایی سوژکتیو یک گرایش چپ در آپوئیسم و در جنبش روزاوا است.

از رستم جودی چند کتاب و تعداد بسیاری سخنرانی و مقاله به‌جای مانده‌است. او در دو اثر خود به مفهوم ایدئولوژی و از سوی دیگر تاریخ مبارزات ضد امپریالیستی در خاورمیانه می‌پردازد. در کتابی که به‌موضوع خاورمیانه پرداخته اطلاعاتی نیز در مورد جنبش چپ ایران و علل شکست آن، طرح می‌شود. اطلاعاتی که متأسفانه همراه با پیش‌فرض‌های تحلیلی غلط آپوئیستی است و نهایتاً او را به این نتیجه می‌رساند که علت شکست مارکسیسم در خاورمیانه این است که مارکسیسم یک اندیشه‌ی بومی این منطقه نیست و از خارج آمده‌است. در حالی که بنا به تعریف جودی، علت پیروزی نهایی آپوئیسم این است که ریشه‌ای پنج‌هزار ساله دارد و تمدن‌گردی، برآمده از تمدن سومریان است و ضرورتاً بومی این منطقه است.

رستم جودی در کتاب ایدئولوژی (16) به بررسی امپریالیسم و تأثیرات ایدئولوژیک آن در منطقه می‌پردازد. نمی‌توان نتیجه گرفت که ضرورتاً تحلیل‌های او از امپریالیسم یا شناخت او از مارکسیسم قابل اعتماد است. درکی که از مارکسیسم در نوشته‌های او جالان و دیگر فعالان آپوئیستی وجود دارد، درکی برآمده از تجربه‌ی مارکسیسم شوروی است و تقلیل‌اندیشه‌ی مارکس به آثار مارکسیسم روسی. جدای از این مسأله، می‌توان مدعی شد که گرایش ضد امپریالیستی یا چپ پ.ک.ک دست‌کم در نظریه، موضع‌گیری و خط‌کشی مشخصی در قبال امپریالیسم دارد و هم‌چنان به‌شکلی از یک بدیل سوسیالیستی معتقد است.

جودی معتقد است که:

«امپریالیسم مبارزه‌ی ایدئولوژیک را همچون مبارزه‌ای نرمال و طبیعی قبول ندارد. امپریالیسم در تلاش است تا معیارهای جدیدی را در جهان جایگزین سازد. امپریالیسم بیش از تمامی نظام‌ها سیستمی خودخواه و منفعت‌طلب است و بیشتر از همه‌ی نظام‌ها، قدرت‌گرا و اتوریتر. نظام مذکور با استفاده از امکانات مادی و تکنولوژیک، تمامی بخش‌های جامعه را تحت کنترل خود گرفت است. امپریالیسم دارای چنین ویژگی‌هایی است. موقعیت خود را ب‌عنوان سیستم طبقه‌ی حاکم و فرادست پذیرا نیست، بلکه همچون نظام حقیقت به خود می‌نگرد. از این جهت تمامی نیروهایی که در برابر آن مبارزه می‌کنند را به‌عنوان ستیزه‌جویان با حقیقت معرفی می‌کند.»

از نظر رستم جودی، نظام سرمایه‌داری هم‌زیستی و مشارکت اجتماعی در تولید را امری بدوی و مرحله‌ی بربریت بشر تلقی می‌کند. او معتقد است که سرمایه‌داری روایتی حذف‌گرا نسبت به تاریخ دارد و آرمان‌های زیست اشتراکی را محتمل به حذف از تاریخ می‌داند:

«مطابق نگرش کاپیتالیسم هر اندازه از ارزش‌های جامعه‌ی طبیعی، برابری، تعاون و همکاری و خصوصیات انسانی دوری گزینید، به همان اندازه به حقیقت نزدیک می‌شوید. در نظام کاپیتالیستی جامعه‌ی طبیعی وجود ندارد بلکه تمامی جامعه براساس منافع طبقه‌ی فرادست برساخته شده‌است. به همین سبب امپریالیسم از تمامی سیستم‌های دیگر خطرناک‌تر است. چون که خود را همچون سیستمی مطلق و بی‌چون و چرا می‌انگارد. کاپیتالیسم هیچ‌گاه خود را مورد مواخذه قرار نمی‌دهد. گاهی که در تنگنا قرار می‌گیرد و ناچار به خود انتقادی می‌شود، این عمل را به سطح اشخاص تقلیل می‌دهد. به اصطلاح "نظام نیک و کامل است، اما مشکل از اشخاص منشاء می‌گیرد. اشخاصی حریص و طمع‌کار و... که سبب شده‌اند تا سیستم با مسائلی روبرو شود" برای آ‌هم با برخی تدابیر تکنیکی و گاهی بوروکراتیک درصدد حل بحران برمی‌آیند. یعنی کلیت ساختاری و معنایی خود نظام را مورد مواخذه قرار نمی‌دهند.»

رستم جودی به گرایش از پ.ک.ک متعلق است که با ذهنیتی ضد امپریالیستی و متعهد به آرمان‌های سوسیالیستی در خاورمیانه رشد کرده‌است. عمدتاً این گرایش متعلق به کادرهای با سابقه‌ی پ.ک.ک است و به علت در هم تنیدگی آرمان‌های نخستین پ.ک.ک با آرمان‌های مترقی و سوسیالیستی دیگر جنبش‌های خاورمیانه (مشخصاً جنبش فلسطین) این گرایش به‌طور طبیعی در جبهه‌ی ضد امپریالیستی، خود را تعریف می‌کند و در دفاع از دستاوردهایی حداقلی برای فرودستان و طبقه‌ی کارگر تردیدی ندارد. هرچند که این گرایش هم در مورد مسأله‌ی گردنگاهی ملی را اتخاذ می‌کند، اما در راه رسیدن به هدف، جنبش‌های منطقه‌ای چپ‌گرا را متحدین طبیعی خود قلمداد می‌کند.

در مورد مشخص جنبش روژاوا باید تأکید کرد که جنبشی یک‌دست و تماماً چپ‌گرا و مترقی نیست. نمودهای عینی‌ای از گرایش ارتجاعی در جنبش روژاوا مشاهده می‌شود که نه تنها موجب نارضایتی مردم منطقه شده‌است که ادعاهای ترقی‌خواهانه یا سوسیالیستی جنبش روژاوا را نیز در درازمدت به زیر سؤال می‌برد.

اتحاد جوانان روژاوا (ی.ج.ر) (17)

اتحاد جوانان روژاوا یا ی.ج.ر یکی از نهادهایی است که با هدف تحکیم ایدئولوژی پ.ک.ک در روژاوا فعالیت می‌کند. شاید نزدیک‌ترین نهاد مشابه به ی.ج.ر، بسیج مستضعفین جمهوری اسلامی ایران یا همان ارتش 20 میلیونی است. هدف از تأسیس این نهاد آموزش ایدئولوژیک و سازمان‌دهی جوانان روژاوا و نهایتاً عضوگیری از آن‌ها برای حزب است. عملاً در هر یک از شهرهای کانتون‌های مختلف روژاوا این نهاد با تشکیلات اداری خود حاضر است و نوجوانان و جوانان محلات را عضوگیری می‌کند.

اگر بنا به تعاریف مرسوم از مراحل مختلف یک تغییر (یا انقلاب) اجتماعی قرار باشد ضرورت وجود و ریشه‌دار شدن ی.ج.ر و نهادهای افراطی مشابه به آن را بررسی کنیم، باید تأسیس این نهادها را به ضرورت بسیج‌زدایی از جامعه ارتباط داد. ایدئولوژی منادی تغییر در هر جنبش اجتماعی، بیش از وقوع تغییر نهایی به هر وسیله‌ای قصد بسیج توده‌ای جامعه را برای رسیدن به هدف مشخص خود دارد. پس از استقرار نظام سیاسی جدید یا تثبیت جنبش انقلابی، مرحله‌ی بسیج‌زدایی از توده‌ها و حذف خطر تشکلیابی ایده‌ی بدیل از راه

آن چنان که یک کادر آلمانی توضیح می‌دهد: «یک احساس گناه فراگیر در مردم آلمان بابت جنایات فاشیسم در اروپا وجود دارد. که خود را با پیوستن و حمایت از جنبش‌های ضد فاشیستی نشان می‌دهد.» به جز مسأله‌ی احساس گناه جمعی، به‌طور تاریخی پ.ک.ک در آلمان، سال‌ها فعالیت و حضور داشته‌است و به‌شکلی از سوی جامعه‌ی مدنی آلمان به‌عنوان یک جنبش سیاسی/اجتماعی شناخته شده‌است.

کادرهای آلمانی می‌توانند بهترین بازنمایی گرایش ناسیونالیستی و محافظه‌کار پ.ک.ک باشند. از آن‌جا که حتی پس از عضویت هم‌چنان به‌عنوان غیر کرد قلمداد می‌شوند، ناخواسته برای ترسیم فیگور ایدئولوژیک‌گرد (بنا به تعریف ایدئولوژیک حزب از یک کرد) تلاشی بیشتر از عموم کردها به‌خرج می‌دهند. از این طریق بنا به تجربه، کادرهای آلمانی بیشتر از دیگران ایدئولوژی آپوئیسم را درونی می‌کنند، بیشتر از دیگران به‌مقررات و ضوابط اخلاقی حزب، از قبیل جدایی میان زنان و مردان و پرنسیب‌های رفتار روزمره‌ی یک گریلا، ارجاع بیشتر به متون اوجالان و... پای‌بندند. از این جهت گاهی افراط کادرهای آلمانی در نمایش «آپوئیست بودن»، می‌تواند حتی برای مردم عادی (مردم غیر کادر کردستان) شگفت‌آور باشد. آن‌ها دیگر هیچ مشخصه‌ای غیر از فیزیک اروپایی خود ندارند و بنا به باوری که در روزاوا در موردشان وجود دارد: «از کردها کُردترند.»

کادرهای آلمانی بازنمایی سوژکتیو گرایش محافظه‌کاری هستند که عملاً اولویت آن تنها به استقرار و ثبات حزب به‌هر قیمتی محدود می‌شود. این گرایش در جنبش روزاوا، به امپریالیسم به‌عنوان مسأله‌ای که باید در قبال آن موضعی صریح و روشن داشت اهمیتی نمی‌دهد و بنا به مقتضیات موجود ترجیح می‌دهد که با هر قدرتی که در شرایط واقعی در مقابل دشمنان روزاوا (رژیم ترکیه، نیروهای جهادی مخالف اسد، رژیم بارزانی) بایستد، همکاری تاکتیکی و گاه استراتژیک داشته باشد.

نکته‌ی مهم در مورد دست بالا گرفتن این جریان در داخل جنبش روزاوا این است که متأسفانه شرایط واقعی جنگ و گسترده‌شدن جبهه‌های جنگ (عملاً از هر سوی روزاوا) به استحکام و پایه گرفتن این جریان، و تضعیف گرایش سوسیالیستی و چپ جنبش روزاوا کمک می‌کند. در حالی که، رژیم ترکیه در سکوت قدرت‌های جهانی در حال پیش‌روی و اشغال شمال سوریه است، در حالی که جریان وابسته به بارزانی نه تنها مرزهای رسمی را مسدود می‌کند، بلکه شکلی از تحریم اقتصادی را نیز به منطقه تحمیل می‌کند، در حالی که نیروهای داعش و حالا دیگر گروه‌های جهادی با حمایت رژیم ترکیه به مناطق کردنشین وارد می‌شوند و جنایاتی جنگی را رقم می‌زنند، اولویت اصلی جنبش روزاوا، بیش از پیش حفظ بقا و اتحاد و همکاری تاکتیکی با هر نیرویی برای حفظ بقای آن است. دقیقاً در این شرایط جنگی ویژه، در درون جنبش روزاوا روز به روز، گرایش راست ناسیونالیستی دست بالا را می‌گیرد.

هه‌وال شاهین یکی از فرماندهان ارشد ی.پ.گ در توضیح علت آغاز عملیات آزادسازی رقه و اصرار بر تداوم آن، چنین توضیح می‌دهد:

«ما نیز به‌خوبی از این امر آگاهیم که عملیات رقه نه از اولویت‌های جنبش ما، که از خواست‌های آمریکایی‌هاست. آن‌ها هستند که مصرانه خواستار تداوم این عملیات‌اند. برخی از بیرون ما را به‌عنوان مهره‌های آمریکا در زمین سوریه معرفی می‌کنند. مثلاً می‌گویند: در حالی که اولویت روزاوا باید اتصال سه کانتون به یکدیگر باشد، آن‌ها مشغول جنگی در یک منطقه‌ی عرب‌نشین شده‌اند تا آمریکا راضی کنند! کسانی که چنین حرف‌هایی را می‌زنند یا تعمداً به‌ما اتهام می‌زنند، یا از شرایط واقعی منطقه کاملاً ناآگاهند.»

مسأله‌ای که این فرمانده ی.پ.گ به آن اشاره می‌کند، به احتمال بسیار قوی مزبوط به حمله‌ی ارتش ترکیه در زمستان سال 2017 می‌شود؛ ارتش ترکیه طرحی را آماده کرده بود که به موجب آن از طریق شهر تل ابیض راهرویی را به سمت شهر سلوک و نهایتاً رقه بگشاید و پیش از ی.پ.گ شهر رقه را تصرف کند. اهمیت حیاتی این موضوع آنجا بود که هرگونه تعلل ی.پ.گ در آن مقطع و پیش‌افتادن ارتش ترکیه در اشغال این بخش از شمال سوریه، منجر به قطع کامل شریان‌های ارتباطی میان دو کانتون کوبانی و جزیره و به واضح‌ترین شکل ممکن محاصره‌های تمام عیار برای روژاوا می‌شد. به باور این فرمانده، ی.پ.گ در یک اجبار و برای به تعویق انداختن محاصره‌ی روژاوا اقدام به آغاز عملیات آزادسازی رقه کرد تا بهانه‌ای عملی برای ترکیه جهت اشغال باقی نماند. پرسش این بود که در این موقعیت به غیر از آمریکایی‌ها چه کسانی حاضر به کمک بودند؟

حمایت‌هایی از جنبش‌های ضد امپریالیستی منطقه (همکاری با چپ ترک در روژاوا)

یکی از نشانه‌های ضد امپریالیستی بودن روژاوا بنا به نظر برخی، همکاری گسترده‌ی جنبش روژاوا در شمال سوریه با جبهه‌ی چپ ترک است. دست‌کم پنج حزب مارکسیست ترکیه در شمال سوریه به‌طور علنی حضور دارند. تاکنون تعدادی از کادرهای رهبری این احزاب و نیز تعدادی از اعضای آن‌ها در جریان نبرد با داعش یا نیروهای جهادی، جان باخته‌اند.

از سال 2015 و 2016 احزاب عمده‌ی مارکسیست ترکیه در یک ائتلاف عمومی با پ.ک.ک اقدام به تأسیس جبهه‌ای به نام HBDH (Halkların Birleşik Devrim Hareketi، «جنبش انقلابی خلق‌های متحد») کردند. این جبهه به نام مبارزه با فاشیسم و امپریالیسم در منطقه کار خود را آغاز کرد و منتج به تسهیل همکاری‌های لجستیکی و هماهنگی بیشتر میان این احزاب و پ.ک.ک در روند مبارزه‌شان علیه رژیم ترکیه شد. در حقیقت این جبهه‌ی تشکیلاتی هدفی جز مبارزه‌ای هماهنگ و مؤثر علیه آن‌چه که از آن با نام فاشیسم در ترکیه یاد می‌شود ندارد و این سطح از همکاری میان پ.ک.ک و جبهه‌ی عمومی چپ ترکیه تنها یک استثنا است و نه یک قاعده.

این سطح از همکاری‌های عملیاتی موجب دامن‌زدن به این ایده شده است که پ.ک.ک اصولاً پشتیبان و هم‌رزم تاکتیکی و استراتژیک هر نیرو یا جنبش مبارزاتی در خارمیان، علیه فاشیسم و ارتجاع‌های منطقه‌ای است. در حالی که تجربه‌ی عملی پ.ک.ک، ضرورتاً نشان‌دهنده‌ی صحت و دقت این استدلال نیست.

در مورد همکاری تشکیلاتی و پشتیبانی لجستیکی پ.ک.ک از احزاب چپ ترکیه باید یک مسأله را روشن ساخت. پ.ک.ک نهایتاً یک حزب فعال در ترکیه است و از این جهت بخشی از جبهه‌ی عمومی چپ ترکیه محسوب می‌شود و لاجرم دشمن اصلی آن، رژیم ترکیه است. از هر نوع اتحادی در راه مبارزه با این دشمن استقبال می‌کند ولی بدان معنا نیست که الزاماً پ.ک.ک دشمن صریح مابقی رژیم‌های ارتجاعی در منطقه (از جمله رژیم جمهوری اسلامی و رژیم اسد) است. دقیق‌تر این که شرایط ژئوپلیتیک منطقه نمی‌تواند به پ.ک.ک اجازه دهد که با همان شدتی که دشمن رژیم ترکیه است با رژیم ایران نیز مبارزه کند. در واقع پ.ک.ک ترجیح می‌دهد که به‌جای مبارزه‌ی صریح، راه گفتگو و تعامل را با دیگر رژیم‌های ارتجاعی پیش بگیرد. از این منظر باید روشن کرد که ضرورتاً احزاب و نیروهایی که خواهان سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی هستند، به دلیل واقعیت‌های ژئوپلیتیک منطقه نمی‌توانند از پ.ک.ک انتظار پشتیبانی یا حمایت سیاسی و نظامی را داشته باشند.

رابطه با آمریکا: آیا روزاوا پایگاه انقلاب جهانی است؟

جنبش فلسطین (با هر انتقادی که بدان وارد بود)، به مثابه یک پایگاه انقلابی در منطقه عمل می‌کرد. این پشتیبانی تنها محدود به نیروهای خاورمیانه‌ای نبود، بلکه حتا نیروهای چپ اروپایی نیز از پشتیبانی انقلابی جنبش فلسطین استفاده می‌کردند. جنبش فلسطین به‌روشنی در جبهه‌ای ضد امپریالیستی خود را تعریف کرده بود و در راه حمایت از دیگر نیروهای سوسیالیستی منطقه تعارف یا پرده‌پوشی‌ای نداشت.

وضعیت خاص جنبش روزاوا اما مطلقاً نمی‌تواند شباهتی با وضعیت جنبش فلسطین داشته باشد. جنبش روزاوا تنها نیروی واقعی با گرایش چپ در جنگ داخلی سوریه است. و عجیب این‌که بیشترین حمایت خود را تاکنون (عملاً) تنها از آمریکا دریافت کرده‌است. همکاری تاکتیکی پ.ک.ک با آمریکا در خاک سوریه به این امید تداوم یافته‌است که در میز مذاکرات جنگ داخلی سوریه، آمریکا از پروژه‌ی «کنفدرالیسم دموکراتیک» حمایت علنی کند. حمایتی که بعید است در آینده‌ای نزدیک از سوی آمریکا انجام شود.

به‌طور تاریخی آمریکا نشان داده‌است که تقریباً تمام شرکای تاکتیکی خود را که از میان جنبش‌های اجتماعی برگزیده‌است، نه تنها فراموش که در مواردی قلع و قمع کرده‌است. این تجربه‌ی تاریخی از نظر پ.ک.ک پنهان نیست و می‌داند که آمریکا شریک قابل اعتمادی نیست.

اما باید بار دیگر واقعیت سیاسی‌ای که این جنبش اجتماعی از بیرون با آن مواجه است را در نظر بگیریم: محاصره‌ی ارتش ترکیه و تبهکاران جهادی، رژیم نامطمئن اسد، محاصره‌ی اقتصادی رژیم بارزانی. عملاً تنها قدرت جهانی که از جنبش روزاوا پشتیبانی می‌کند ایالات متحده است. از نظر پ.ک.ک، هر مسأله‌ای که به‌تهدید این رابطه و حمایت غرب از جنبش روزاوا منجر شود، غیر واقع‌بینانه و مخرب است. در تصویری که روزاوا به غرب ارسال می‌کند مطلقاً قصد ندارد به مثابه یک پایگاه تروریستی نیروهای چپ رادیکال و ضد غرب درآید. حمایت علنی از نیروهای کمونیست یا آنارشویست مسلح به رابطه‌ی پایدار با آمریکا در شرایط پیچیده‌ی ژئوپلیتیکی منطقه لطمه می‌زند.

شاید اعلام موجودیت و نهایتاً امحای IRPGF (18) یک سازمان آنارشویستی در روزاوا نمونه‌ی بسیار روشنی از مماشات علنی پ.ک.ک در مورد حمایت از چپ رادیکال جهانی باشد. به‌نظر می‌رسد انتظار این‌که روزاوا به مثابه یک پایگاه صدور انقلاب در خاورمیانه عمل کند، نه تنها غیرواقعی است، بلکه بار سنگینی بر دوش این جنبش نیز خواهد بود. شرایط واقعی در شمال سوریه جایی برای این توهم باقی نمی‌گذارد. واقع‌بینانه آن است که انتظار حمایت از این جنبش انقلابی تحت محاصره را نداشته باشیم و در عوض به‌حمایت از گرایش چپ آن بپردازیم. گرایش سوسیالیستی‌ای که به‌حمایت امپریالیسم از تمامیت جنبش نگاهی انتقادی دارد، گرایشی که مدافع حقوق رنجبران است و می‌تواند متحد منطقی جنبش‌های مترقی منطقه باشد.

یادداشت‌ها:

1 - دست کم در یک مورد این اتفاق افتاده است. درست پس از یورش هوایی ناگهانی جنگنده‌های ترکیه به مرکز رسانه‌ای و فرماندهی ی.پ.گ در قراچوخ (Qeracox)، نزدیک شهر دیریک، نیروهای آمریکایی چند واحد نظامی خود را در حد فاصل شهر دربسیه و سربیکانی مستقر کردند.

2 - David Graeber

3 - New World Academy Reader #5: Stateless Democracy, pp, 200-201.

مشخص نیست که گرابر دقیقاً با استناد به چه منابعی چنین ادعایی را عنوان کرده یا از طریق چه کسانی به این اطلاعات دست یافته است که مثلاً در روزاوا فرماندهان واحدهای نظامی توسط سربازان و از طریق پروسه‌ای دموکراتیک انتخاب می‌شوند. با اندکی تعمق در گزارش‌های شاهدان عینی از جنگِ روزاوا، به‌سادگی می‌توان دریافت که به‌طور سازمانی، انتخاب فرماندهی یک واحد نظامی یا تابور (TABUR) مبتنی بر شایستگی‌های راهبری و نظامی و همچنین میزان پایبندی به ایدئولوژی، به‌شکلی سلسله‌مراتبی و دقیقاً از سطوح بالاتر صورت می‌گیرد و نه از میان رزمندگان یک تابور و یا سطوح پایین‌تر.

4 - خانه‌ی زنان در کمون هر منطقه و نهایتاً در سطح شهر و کانتون هیئت نمایندگی دارد. هدف از تأسیس خانه‌ی زنان ایجاد نهادی پشتیبان برای پیگیری حقوق زنان و در درجه‌ی نخست مبارزه با خشونت خانگی از سوی مردان بوده است.

5 - اسناد دهمین کنگره PKK؛ ترجمه: گروه فارسی آکادمی علوم اجتماعی عبدالله اوجالان؛ بهار 2009؛ چاپخانه آزادی. صص 4 تا 54.

6 - چنان‌که مثلاً در مورد دولت اقلیم خودمختار کردستان عراق چنین امری را پیش‌بینی می‌کند:

«در عراق یک دولت کردی ایجاد کرده‌اند. قبلاً نیز بیان کرده بودیم که مخالف این دولت نیستیم. ولی احتمال دارد که به اسرائیل دوم تبدیل شود. این‌گونه دیده می‌شود که این نقش را به آن داده‌اند. دولت جنوب نایستی به امریکا تکیه کند، لازم است متکی به نیروی ذاتی خود باشد. زیرا امریکا روزی از منطقه خواهد رفت. در این وضعیت فارسها، عربها و ترکها به کردها حمله خواهند کرد.»

7 - در مورد قدرت امپریالیستی انگلیس معتقد است که:

«می‌خواستند که بسیاری از بازی‌ها را در سال‌های ۱۹۲۶ بازی کنند. این‌ها در واقع، بازی‌های انگلیس هستند. مگر ملکه بی‌جهت به این‌جا آمد؟ مصطفی کمال این‌ها را دیده و می‌خواست که مانع از ایجاد آن‌ها شود. او را بی‌تاثیر کردند. بعد از آن که با قیام شیخ سعید کردها را نیز بی‌تاثیر ساختند، طی سال‌های ۱۹۲۶ اولین هژمونی قدرت خود را تشکیل دادند. این قدرت مبتنی بر لایسیم کنونی بود. «آوهام گالاتنتی» نماینده و به اصل یهودی به مصطفی کمال گفته بود که «بسان موسی با ارزش است.» می‌خواستند مصطفی کمال را به‌مانند خدا متعال سازند. پایه قدرت کنونی نیز در سال ۱۹۴۶ ایجاد گشت.»

8 - «AKP» را تحت کنترل خود درآورده‌اند. 30 AKP سال قبل در انگلیس پایه‌ریزی شده است. این دانستنی است. ... سیاست‌های آمریکا و انگلیس باعث ظهور و قوی‌تر شدن AKP شد.»

«از قرن ۱۶ تاکنون در دنیا چه خواهد شد را در لندن طرح ریزی کرده و به دنیا سرویس می‌دهند. به مانند یک سوپ به ما می‌دهند. ولی این آش بدی است. من این آش را نخواهم خورد.»

«این‌ها هر چیز را در لندن طرح ریزی می‌کنند. هر چیز را به انحصار می‌کشاند. نوبت به ترکیه رسیده است؛ ترکیه را محاصره کرده‌اند. از طرفی ارمنستان وجود دارد. عرصه را بر این کشور نیز تنگ کرده و در یک حوزه کوچک جای داده‌اند. از طرف دیگر یونان؛ بعد هم یک قبرس کوچک درست کرده‌اند. هم‌چنین در جنوب یک دولت کوچک کردی درست خواهند کرد. تمام این‌ها را در انگلستان طرح‌ریزی می‌کنند.»

9 - یکی از ابزارهای اعمال قدرت امپریالیستی از نظر اوجالان مسأله‌ی سرمایه‌ی مالی است: «با فینانس کاپیتال انسان‌ها را فریب می‌دهند. بدین ترتیب، انحصارات بر دنیا حکم می‌رانند. این کار را نیز بدون هیچ سازندگی انجام می‌دهند؛ آن هم با به‌کارگیری میلیاردها و تریلیون‌ها پول.»

او معتقد است که: «فینانس کاپیتال، در پی کنترل کردن هر چیز است. این گفته‌ام شاید باورکردنی نباشد، ولی اگر خود را صحیح تعریف نکنی، نمی‌توانی مبارزه کنی. حتی اگر همین قدرت را صحیح تعریف نکرده و درک نکنی، به‌وضعیت عثمان تصفیه‌گر دچار خواهی شد. حتی شما را به کار خواهند برد؛ حتی نخواهید فهمید که چگونه از شما استفاده کرده‌اند. خواستند که مرا نیز بشناسند. برای آن‌که فینانس کاپیتال نتوانست من را به کنترل خود درآورد اکنون در اینجا هستم. خط مشی مزدوری در حال مبارزه با خط مشی آزادی‌خواهانه است.»

10 - «تاثیر یهودی‌ها بر قدرت در آناتولی ده برابر تاثیرشان در اسرائیل است.»

11 - «پول در ۴۰۰ سال اخیر، اهمیت زیادتری کسب کرده است. یهودی‌ها با به جان هم‌انداختن خلق‌ها دنیا را به کنترل درمی‌آورند. در ابتدا این ایدئولوژی خود را به آلمان‌ها تلقیح کردند. یعنی هیتلر را نیز یهودی‌ها خلق نمودند؛ پایبندی خونی و اجدادی را آن‌ها ایجاد کردند؛ هیتلر اثر آنهاست. در راس اولین جنبش ترک‌گرایی نیز آن‌ها وجود دارند. کسانی هستند که اولین ترک‌گرایی را به وجود آوردند. به کردها نیز مشغول شدند. دانستنی است که ۱۵۰ سال قبل با خانواده بارزانی رابطه برقرار کردند. تصور می‌کنند که می‌توان با پول هر کاری را انجام داد. سرمایه جهانی را نیز در دست خود گرفته‌اند. مدیریت فینانس کاپیتال را برعهده می‌گیرند. بدون فهم تمام این‌ها نمی‌توانیم مشکل کرد و رویدادهای ترکیه را درک کنیم. در غیر این صورت، آن‌ها را به درگیری سوق داده و ما نیز به وضعیت درگیری دچار خواهیم شد.»

12 - او معتقد است که: «ریشه سیاست کرد توسط یهودی‌ها در سال‌های ۱۹۲۰ در قاهره طرح ریزی شده است. در این کنفرانس به شکلی بسیار ماهرانه در مورد این‌که مسئله‌ی کرد در خاورمیانه ناپستی هیچ‌گاه حل شود به توافق رسیده‌اند.»

13 - در حقیقت اوجالان معتقد است که بنا به برنامه‌هایی که آمریکا برای منطقه طراحی کرده‌است: «امروزه مهم‌ترین متفق آمریکا در خاورمیانه کردها می‌باشند. این اتفاقی است که پنجاه تا صد سال ادامه خواهد داشت. آمریکا در این مرحله در خاورمیانه به کردها تکیه خواهد کرد؛ با تکیه بر آن‌ها سعی خواهد کرد که به خاورمیانه شکل بدهد. آمریکا با تمامی نیروهای کرد در خاورمیانه رابطه برقرار خواهد کرد. این موضوع برای PKK نیز صدق می‌کند.»

14 - Komita kedkaren Cizire.

15 - Sazeya Civaka Sivil.

16 - ایدئولوژی درس‌گفتاری از شهید رستم جودی؛ برگردان از کردی و تألیف گروه فارسی آکادمی علوم اجتماعی عبدالله اوجالان؛ انتشارات آکادمی علوم اجتماعی عبدالله اوجالان 1392 ه. ش، پاییز 2013 میلادی.

17- YEKÎTIYA CIWANÊN ROJAVA.

18- International Revolutionary peoples Guerilla forces.